

توفان

الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

شهریور ماه ۱۳۸۷ سپتامبر ۲۰۰۸ شماره ۲۵

toufan@toufan.org

www.toufan.org

جمهوری وحشت و طناب دار ۲ درس



بمناسبت بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

بدون مصادره انقلاب بهمن بسود مالکان پشت پرده

کشتار سالهای شصت خورشیدی مقدر نمی شد

برای درهم شکستن مقاومت نفتگران در قبال رژیم کودتا، بخاطر جلوگیری از حضور فعال طبقه کارگر ایران در مبارزات ضد استبدادی سالهای پنجاه خورشیدی بود که بخش اعظم شرکت سهامی جبهه ملی، با حفظ خصلت غلیظ ضد کمونیستی و در سایه امپریالیسم، در پاریس با آخوندهای وقفی خور قدیمی و جدید کنار آمد. اتحادی بغایت ارتجاعی بر سر انحراف مبارزات دمکراتیک مردم ایران صورت گرفت - که بدلائلی کاملاً قابل فهم - خمینی رهبر این اتحاد ننگین شد ... درص ۳

کمونیستها و مقاومت در زندان ۴ درس

محصول مشترک روحانیت و بازار

نگاهی به اوضاع اسفناک اقتصادی اجتماعی کارگران، زحمتکشان و جوانان از زبان یک رفیق کارگر درص ۵

تشدید تضادهای امپریالیستی بر سر نفت و گاز در قفقاز ۷ درس

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی

یک بازنگری مجدد (۹) درس ۱۱

نامه کارگران نیشکر هفت تپه درس ۱۴

جمهوری وحشت و طناب دار



اسدالله لاجوردی قاتل هزاران انسان پاکبخته و انقلابی و خفاش خون آشام زندانهای ایران که ده سال پیش به درک واصل شد، امسال بمناسبت دهمین سالگرد ترور وی کنگره ای به خرج زحمتکشان ایران تحت نام "بزرگداشت دیده بان انقلاب اسلامی برگزارگردید و از او بخاطر قاطعیت و بی رحمی اش در قبال زندانیان سیاسی، بخاطر برخورد جنون آمیز و مافوق حیوانیش با کمونیستها وجوانان انقلابی و مبارز تجلیل بعمل آمد. در این کنگره که در آن مسئولان بلند پایه سیاسی و قضایی جمهوری اسلامی نیز شرکت داشتند بار دیگر "قاطعیت و شهامت اخلاقی" این جانور آدمکش را ستودند و بر ادامه این آدمکشی و شکنجه و اعدام تاکید ورزیدند. ناطق نوری درسخرانی خود درمورد این جلاد کثیف چنین گفت: **"خداوند چنان وی را هدایت می کرد که قبل از این که جریان نفاق رو شود، لاجوردی آنها را می شناخت. دشمن شناسی و جریان شناسی لاجوردی از دیگر خصوصیات وی بود و با منافق و مارکسیست اصلا تعارف نداشت."**

عسکراولادی نیز گفت: **"لاجوردی بنده ای صالح و متقی بود؛ ایشان دشمنان خدا و خلق و امام(ره) و جمهوری اسلامی را تبدیل به دوستانی کرد که آنها را به دریاچه برای تفریح و نماز جمعه برای عبادت می برد؛ هنوز هم عده ای هستند که می گویند ما از توایینی هستیم که لاجوردی ما را هدایت کرد"**

اکنون ده سال پس از به هلاکت رسیدن لاجوردی، زندان و شکنجه و اعدام مخالفین همچنان ادامه دارد و به عبارتی لاجوردی مرد اما لاجوردیسم زنده است و "روح" و راه و مرامش بر فراز زندانها در پرواز است و هرروز قربانی میگیرد. با یک نگاه به بیانات این حضرات در دفاع چندیش آور و مضمّن کننده از این عنصر خون آشام به سادگی می توان پی برد که بقای رژیم جمهوری اسلامی از آغاز تاکنون بدون بکارگیری قهرفاشیستی و ضد انقلابی درمقابل نیروهای اپوزیسیون جامعه امکان پذیر نبوده و امثال لاجوردیها بخوبی این نقش کثیف را ایفا کرده اند. اگرچه رژیم جمهوری اسلامی امروز در رویای سالهای شصت و آن بگیرو ببندهای وحشیانه بصری برد و بخاطر حفظ نظام سرمایه داری اسلامی از قاطعیت گذشته سخن می گوید لیکن جامعه ایران نیز بشدت تغییر کرده و نسل جوان با خواسته ها و مطالبات روشن خود به میدان آمده و در تمام عرصه ها با رژیم اسلامی درگیر است و آن را به چالش کشیده است. صدها اعتصاب کارگری و دانشجویی در سالهای اخیر، قیام دانشجویی ۱۸ تیر، مبارزه زنان علیه تبعیضات جنسی و نابرابری، پیکار مادران زندانیان سیاسی و جانبختگان سالهای ۶۰ و ۶۷ و تجمع هرساله در خاوران، شورشهای مختلف شهری... همه نشان از رشد و آگاهی توده مردم است و رژیم با همه زوری که تاکنون زده است نتوانسته مانع گسترش و توسعه این مبارزات گردد. غولی که امروز از شیشه بیرون آمده است برگشت ناپذیر است. رژیم خود را در محاصره مردم جان به لب رسیده می بیند و به هرسوئی شلیک میکند و هر صدای اعتراض و یا انتقادی را با فریاد "ضد انقلاب و محارب" سرکوب میکند. رژیم با توسل به پول نفت و در سایه اعدام و ایجاد جو رعب و وحشت و تکیه به سرنیزه حکومت میکند و با هر فرد و نیروئی که قدرتش را تهدید کند بشدت واکنش نشان میدهد و هیچ منتقدی را حتی خودیها را نیز بر نمی تابد. جمهوری اسلامی دشمن همه مردم ایران و همه مبارزانیست که نظامش را تهدید میکنند. برایش تفاوتی ندارد که ادامه در صفحه بعد

این فرد مبارز فارس، ترک، بلوچ، عرب و ارمنی و ترکمن و یا کرد باشد. رژیم قاطعانه با سرکوب مداوم و نقض مستمر حقوق دموکراتیک و شهروندی همه مردم ایران عمل میکند و چاره ای جز این برای بقای خود نمی بیند. اعدام یعقوب مهرنهاد، روزنامه نگار و فعال مدنی در استان سیستان و بلوچستان، حکم اعدام برای نوجوانان و اعدام رضا حجازی ۲۰ ساله که در پانزده سالگی مرتکب قتل شده بود، اعدام بیش از ۳۰ نفر در شهرهای سراسر ایران در یک ماه اخیر، حکم اعدام برای فرزاد کمانگر و حبیب الله لطیفی دانشجوی سنندجی و.... اینها همه برای ایجاد ترس وحشت است و رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت خویش هر نوع گذشت و عقب نشینی در مقابل مردم را برابر با مرگ خود می بیند. موجودیت رژیم جمهوری اسلامی با نقض حقوق بشر عجین است. نقض مستمر حقوق بشر توسط رژیم اسلامی تجزیه ناپذیر است و همانطور که اشاره رفت وی، کرد و فارس و عرب نمی شناسد. حقوق بشر فقط در کردستان ایران و یا بلوچستان و یا خوزستان نقض نمی شود. رژیم همه حقوق دموکراتیک مردم سراسر ایران را نقض کرده و میکند و دشمن شماره یک همه کمونیستها و نیروهای انقلابی، همه کارگران و زحمتکشان و عموم مردم ایران است. حقوق بشر ویژه فارس و کرد و بلوچ و ارمنی و مازندرانی و ترکمنی وجود ندارد. حقوق بشر یکی است و آن برخورداری از حق بیان و قلم و آزادیهای فردی و سیاسی و برابری زن و مرد گرفته تا حق کار و حق داشتن بهداشت و درمان و آموزش و تحصیل.... می باشد. پس فقدان حقوق بشر در ایران با سرنوشت و زندگی همه انسانهای این مرز و بوم گره خورده است. برای تحقق حقوق بشر در ایران باید رژیم جمهوری اسلامی نقض کننده ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک و انسانی بشر را برانداخت و برانداختن چنین رژیمی جز اتحاد و وحدت سراسری همه کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان ایران و با تشکیلاتی واحد امکان پذیر نیست. پیکار علیه امپریالیسم، پیکار علیه تجاوز نظامی و تحریم اقتصادی ایران نیز بخش جدائی ناپذیر از مبارزه برای حقوق بشر است و بدون مرزبندی با امپریالیسم و جریانات ناسیونال شونیست که به قدرتهای خارجی چشم دوخته اند نمی توان امر نبرد علیه جمهوری اسلامی برای استقرار آزادی و حقوق دموکراتیک را به سرمنزل مقصود رسانید. همبستگی با خلق عراق و دفاع از حق تعیین سرنوشت این خلق و محکوم کردن تجاوز نظامی و اشغال این کشور دفاع از حقوق بشر است. دفاع از حق انکار ناپذیر خلق فلسطین برای تشکیل دولت مستقل دفاع از حقوق بشر است و جز این نیز نمی تواند باشد.....

جمهوری اسلامی محکوم به نابودی است و باید توسط کارگران و زحمتکشان سرنگون گردد. در مقابل قاطعیت ارتجاع حاکم و امثال لاجوردیها، حاج داودها، گیلانی ها، رفسنجانیها، خامنه ای ها، مصباح یزدیها، احمدی نژادها، عسکراولادیها، ناطق نوری ها، خاتمی ها، لاریجانیها و کلیت نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی باید با قاطعیت انقلابی و تحت رهبری حزب واحد لنینی برخورد کرد و سرانجام با توسل به قهر انقلابی و جنبش توده ای رژیم وحشت و طناب دار اسلامی را از اریکه قدرت بزیر کشید و این عناصر شرور و ضد انقلاب و بیرحم را که خون زحمتکشان و مبارزین را در شیشه کرده اند در دادگاه انقلاب خلق محاکمه و مجازات نمود. کسانی که از هم اکنون در قالب دفاع از حقوق بشر به دفاع از آزادی فعالیت اجتماعی جانورانی نظیر لاجوردیها قلمفرسائی میکنند و در چشم مردم خاک می پاشند بونی از نبرد بیرحمانه طبقاتی نبرده و آلوده به لیبرالیسم بورژوا امپریالیستی اند که هر روزه در لوی دفاع از حقوق بشر جان هزاران نفر از مردم جهان را میگیرند و همزمان بیشرمانه به "تقییح اعدام" می پردازند. اگر قرار است اکثریت جامعه با اعدام دهها و یا صدها تن نظیر لاجوردیها، حاج داودها و احمدی نژادها نفس بکشند و در امنیت بسر ببرند پس دیگر چه جای اشک ریختن برای سرکوب این عناصر شرور و فاشیست است. ایران آینده فقط تحت رهبری پرولتاریای ایران و انقلاب سوسیالیستی و با مشت آهنین علیه اقلیت حاکمه و دارودسته ارتجاعی و آدمکش اومی تواند به امر تحقق حقوق بشر، حقوق اکثریت اهالی جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و همه محرومان پاسخ گوید. راهی جز این راه برای تحقق حقوق بشر واقعی میسر نیست.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

بمناسبت بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

بدون مصادره انقلاب بهمن بسود مالکان پشت پرده

کشتار سالهای شصت خورشیدی مقدور نمی شد

برای درهم شکستن مقاومت نفتگران در قبال رژیم کودتا، بخاطر جلوگیری از حضور فعال طبقه کارگر ایران در مبارزات ضد استبدادی سالهای پنجاه خورشیدی بود که بخش اعظم شرکت سهامی جبهه ملی، با حفظ خصلت غلیظ ضد کمونیستی و در سایه امپریالیسم، در پاریس با آخوندهای وقفی خور قدیمی و جدید کنار آمد. اتحادی بغایت ارتجاعی بر سر انحراف مبارزات دمکراتیک مردم ایران صورت گرفت - که بدلائلی کاملاً قابل فهم - خمینی رهبر این اتحاد ننگین شد ...

با استقرار یک رژیم بورژوا - آخوندی در جغرافیای سیاسی ایران پیروزی بزرگ مردم ایران در قبال استبداد کهن - بسود مالکان و اربابان وطنی - ملا خور شد. ساختار «اقتصاد» دزدی و کلاهبرداری مرسوم در جامعه دست نخورده باقی ماند. تا اینکه انقلاب بهمن، بنام «اسلام»! مصادره شد و با هزار دوز و کلک در قالبی پیش ساخته موسوم «جمهوری اسلامی» سازمان گرفت. حال میبایست این هیولای منحط بر سرنوشت مردم ایران سوار میشد. در این راستا بود که گروه آدمکشان چمران، با سابقه کشتار مردم فلسطین، باند هادی غفاری و... بکار گرفته شد. حاج محسن رفیق دوست و شرکاء (رفیق دوست سپاه را براه انداخت و اولین وزیر سپاه بود)، غزت شاهی (بنام عزت الهی رئیس کمیته مرکز شد)، محسن مخملباف و... با صلاحدید خمینی و از طرف محافل «نا» مرئی برای اجیر کردن چاقوکشان حرفه ای در سراسر کشور کارت سبز گرفتند. کارشان این بود که کمونیستها، عناصر «ضد انقلاب» را در کوچه و خیابان شناسائی و سر به نیست کنند. مجموعه ای از وقفی خوران ریز و درشت، جوجه آخوندهای هفت تیر کش، ارتش قمه کشان و قداره بندان دوران منقزی، شرکت سهامی جبهه ملی، اوباش حزب الهی، رهبری رویزونیستی حزب خائن توده و سازمان جاسوسی اکثریت و... هر یک بطریقی در بنای استبداد جدید نقش داشتند. ما شاهد و ناظر این حرکت قهقرائی بودیم، چگونگی این «تحول» وارونه را بچشم خود دیدیم...

برخلاف اراجیف «اهل فن»! مصادره انقلاب بهمن بسادگی انجام نگرفت - بهیچوجه. برای حفظ دستاوردهای لرزان انقلاب بهمن یک کارزار طبقاتی عظیم، جنگی تمام عیار براه افتاده بود. کارگران، متفکران آزادیخواه، مردم «مشکوک»! احزاب و سازمانها و گروههای انقلابی... با درنده خوئی و خشونت کم نظیر ارتش مالکان و وقفی خوران قدیمی و جدید روبرو بودند. پای یک سیاست آگاهانه برای اختناق کارگران، بخاطر درهم کوبیدن مطالبات دمکراتیک مردم در میان بود. سیاستی که با تهدید کارگران شرکت نفت، با سرکوب کارگران نوب آهن و کفش ملی و ایران ناسیونال و مزدا و... تعطیل نوبتی مطبوعات، لشگرکشی به کردستان، با سرکوب مردم گرگان و خوزستان و آمل... شروع شد. ترور کمونیستها، قتل نوبتی انقلابیون شدت گرفت، دستگیری و حبس برای انبوهی از مشتاقان آزادی و استقلال ایران را بدنبال آورد... با کشتار تهوع آور زندانیان سیاسی در اواخر سالهای شصت خورشیدی باوج خود رسید. ما هم، بسهم خود، در این ستیز رویاروی نیروهای ارتجاع و انقلاب، در این مبارزه بیرحمانه طبقاتی حضور داشتیم، برای آزادی و استقلال، بخاطر بهزیستی مردم ایران کلی قربانی دادیم، یاران قدیمی، رفقای جدید و تازه نفس...

در بحبوحه همین کارزار طبقاتی بود که «نا» گهان قوای مهاجم عراق، گویا کاملاً خودسرانه، بدون چراغ سبز محافل امپریالیستی! مناطق جنوبی کشور ما را اشغال کرد. این تعرض و اشغالگری آشکار، از سوئی با وجد «نا» محسوس امپریالیستهای ریز و درشت، سلاطین بورس و بیمه و تسلیحات روبرو شد. و از طرف دیگر، موقعیت ارتجاع بومی را تقویت کرد، شاخی نسبتاً نیرومند بدست هواداران «امام» داد تا بازمانده دستاوردهای انقلاب را درهم بکوبند. در عمل، این «نعمت الهی»! بنای استبداد جدید را تسهیل و راه را برای استقرار قطعی یک رژیم بورژوا - آخوندی در جغرافیای سیاسی ایران کوبید و صاف کرد. حیرت آور اینکه، سازمان «ملل متحد» هم حاضر نشد تجاوز و اشغالگری آشکار حکومت بعثی عراق را محکوم کند! بعد ها معلوم شد که این خلبانان فرانسوی بودند که بنام ارتش عراق، خروارها بمب بروی مردم ایران ریختند. مثل اینکه پای «تنبیه» مردم ایران توسط مالکان و اربابان بومی و بین المللی در میان بود. حضرات نمی خواستند و نگذاشتند که مردم ایران از پیروزی انقلاب بهمن متمتع گردند. معذالک، امروز کسانی پیدا شده و میگویند که کشتار سالهای شصت خورشیدی «در سایه بی توجهی جامعه جهانی... آغاز گردید...»! جل الخالق!

بلحاظ حقوقی، باید منتظر بود تا مقدمات یک دادرسی « منصفانه » فراهم گردد! منظور حقوق « هگلی » است - که خود کلی جای حرف دارد. چون هگل مقوله « حق » را در ورای رژیمهای اقتصادی متداول و ارگان « دولت » را اوج تکامل شعور جمعی ادراک میکرد - پیشکش هواداران. با این تعبیر جفنگ، خواننده توجه دارد که تمام مقولات تاریخی وارونه و هوایی، مالکیت و دولت، استثمار و آرایش طبقاتی جامعه و موضوع مبارزه نیروهای فقر و ثروت در فرآیند زیست جمعی انسانها ماستمالی میشود، مصادره انقلاب بهمین از سوئی و اوج سیاست « پاکسازی » طبقاتی دولت بورژوا - آخوندی ایران در سالهای شصت خورشیدی بطریق اولی جنبه « همگانی » پیدا میکند! ما این افسانه بی مزه را مردود میدانیم...

قتل عام انقلابیون از همان آغاز روی کار آمدن حکومت محکوم جمهوری اسلامی شروع شد و در سالهای شصت خورشیدی بویژه با قبول شکست فضاخت بار در جنگ با عراق و نوشیدن جام زهر و کشتار بیرحمانه هزاران زندانی سیاسی به اوج خود رسید. ماکشتار و سرکوب وحشیانه انقلابیون و نیروهای ترقی خواه را از همان آغاز محکوم کردیم و حتا سرکوب و اعدام جریانات ضد انقلابی که سرانجام قربانی سیاستهای آشتی طبقاتی با جلا دادن حاکم گردیدن را نیز محکوم و جمهوری اسلامی را فاقد هر گونه صلاحیت برای محاکمه آنها دانستیم . مردم ایران مسببین قتل عام زندانیان سیاسی تابستان و شهریور ۶۷ ، کشتار و سربه نیست کردن مبارزین آزیخواه از آغاز روی کار آمدن ارتجاع اسلامی، چه در کردستان، چه در دانشگاههای ایران، چه در ترکمن صحرا و... را هرگز نخواهند بخشید و برای محاکمه کل نظام جمهوری اسلامی و همه آن محافل و جریاناتی که در تحکیم استبداد فاشیستی حاکم نقش داشته اند، بی تابی میکنند. ما یاد تمامی رفقای جانباخته توفانی و همه کسانی که برای آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی جان باختند گرامی میداریم و به آنها درود میفرستیم..

بمناسبت قتل عام زندانیان سیاسی در سالهای ۶۰ و ۶۷ خورشیدی کمونیستها و مقاومت در زندان

همانطور که بارها تحلیل کرده ایم کمونیستها همواره مبلغ مقاومت اند و مقاومت را در مقابل ارتجاع تبلیغ می کنند. کمونیستها به نقاط قدرت انسانها تکیه می کنند و به آنها برجستگی می بخشند. کمونیستها البته هرگز حزب سیاسی و طبقاتی خویش را بر اساس مقاومت مطلق اعضاء بنا نمی کنند، آنها بنای سازمان و اصول پنهانکاری را طوری می ریزند که در اثر لو رفتن افراد، کمترین صدمه به تشکیلات بخورد. لیکن آنها اعضاء حزب را با شرط مقاومت در مقابل درندگی دشمن می پذیرند و نه آن که به این تئوری متوسل شوند که ضعف هم اشکالی ندارد، گوشت را نمی شود با چاقو در انداخت، اگر ضعف اجباری نشان دادی اشکالی ندارد و حتی برخی تا جایی پیش می روند که مقاومت را به سخره گرفته به کنایه آن را "انقلابی گری" گذشته جلوه می دهند. آنها مدعی می شوند که از هیچ کس نمی توان توقع داشت که در راه آزادی جاننش را بدهد و سپس با بی خردی اعجاب آوری مدعی اند و اگر کسی چنین تقاضائی را بکند این اوج غرور و بی خردی رهروان است. وقتی ما این سخنان را می شنویم و می خوانیم از خود می پرسیم که آیا ملتی که حاضر نباشد در راه آزادی جان دهد آیا اساساً مستحق آزادی می باشد. فرخی یزدی شاعر انقلابی ایران به درستی چنین سرود:

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد

در بیم ز صاحبان دیهیم نشد

ای جان به فدای آن که پیش دشمن تسلیم نمود جان و تسلیم نشد.

و فرخی یزدی در زندان رضا شاه جان داد تا ما بتوانیم راه وی را ادامه دهیم. طبیعی است که این خون فرخی هاست که می جوشد و نسلی را از نیروی خویش سیراب می کند و به پیش می راند. این نیروی سنت انقلابی است که در همهی ملتها وجود داشته و دارد و باید همه داشته باشد!

چگونه می شود این منطق مسخره و بی مسئولیت را پذیرفت که ما چون با قهرمان پروری مخالفیم پس هر فرد اسیری حق دارد همهی رفقای خود را زیر شکنجه لو دهد و نه تنها دهها خانواده را بی خانمان کرده بلکه به حزب خود و جنبش آزادی طلبانهی مردم میهنش پشت نماید. با این منطق از جنبشها چیزی باقی نخواهد ماند ملتی که چنین فکر کند شایسته آزادی نیست. این توجیحات روحیهی مقاومت و زشتی خیانت را منتفی می کند. در حالی که باید تناسب را در برخورد با اعضائی که مقاومت نکردهاند حفظ کرد هرگز نباید از اصل پافشاری بر مقاومت چشم پوشید. تنها تبلیغ این روحیه و پرورش اعضاء با این روحیه راه درست حزبیت است.

طبیعتاً وقتی دشمن با ضعف و یا شکستن مقاومت مبارزان احساس شادی می کند و می خواهد به همه نشان دهد که در محراب و منبر آنها جای هیچ گونه مقاومتی نیست تا روحیهها را درهم شکند، وظیفه ما این نیست که رفقائی را که ضعف نشان دادهاند مورد حمله قرار دهیم. ما باید حساب خائنین را از آنها که فقط ضعف نشان دادهاند جدا کرده ولی در درجهی اول رژیم ددمنش حاکم را اعم از اسلامی و یا شاهنشاهی مورد حمله و افشاء قرار دهیم. ما باید فشارهای غیر انسانی در زندانها را وسیلهای کنیم تا رژیم اختناق را در همهی عرصهها به سان رژیمی ددمنش، غیر انسانی، بیمار و قرون وسطائی محکوم گردانیم. توطئهی وی را با تبلیغات وسیع متقابل خنثی کنیم و در عین تبلیغ روحیهی مقاومت به توجیه ضعف دست نزنیم و رژیم را آماج حمله خود قرار دهیم. این به نظر ما راه درست برخورد با این پدیده است کنند. روشن است میان مبارزانی که مقاومت می کنند و همهی این فشارها را برای ایده آلی که دارند به جان می خردند و آنان که به هر دلیل در هم می شکنند فرق است و نمی توان علامت تساری میان آنها گذاشت.

. شکنجهی انسانها هیچ افتخاری برای رژیم جمهوری اسلامی نمی آورد و به همین جهت نیز است که شکنجهی مبارزین را انکار می کنند و می خواهند آن را نشان کار اقلیتی خود جلوه دهند. آنجا نیز که دیگر جای انکاری برای آنها باقی نمی ماند از تعزیر اسلامی سخن می گویند که گویا جز لاینفک فرهنگ مسلمانان بوده و باید از طرف جهانیان به رسمیت شناخته شود.

معلوم نیست که چرا اقتناع این حضرات فقط در اثر فشار و شکنجه و آزار و تهدید صورت می گیرد و با داغ و درفش همراه است. همین امر نشانهی بیهودگی تئوریها و پوچ بودن نظریات آنهاست که در هزارهی هفتم قدرت اقتناع کسی را ندارد.

ولی مردم ایران قهرمانان خود را می سازند و علیرغم میل پاره‌ای ضد انقلابیون اپوزیسیون، به ویژه در خارج از کشور، این کار را در آینده نیز خواهند کرد. این مردم ایرانند که از آنها که در زندانها مقاومت کردهاند پرچم میسازند و قهرمان می پرورند، زیرا در مقاومت آنها، مقاومت خود را، امید به پیروزی خود را، ضعف دشمن را، شکست وی را در مقابل مقاومت مردم می بینند که مرگ را به هیچ می گیرند. احمقانه است اگر تصور کنیم که رفیق قدرت فاضلی جان داد تا قهرمان شود؟ گلسخی و دانشنیان جان دادند تا ادا و اطوار انقلابی در آورند. چقدر یک مغز باید کوچک باشد که عمق و بزرگی احساسات مردم ایران را درک نکند.

ملت‌های جهان در مبارزه‌ی خود برای زندگی بهتر همواره با دشمنان آزادی و استقلال، با بهره‌کشان و همدستان آنها مبارزه کرده‌اند و در این مبارزه سرنوشت مبارزان از شباهت‌های فراوانی برخوردار است. آنها نیز چون ما تکیه بر سنت‌های انقلابی مردمشان می گذارند تا الهام بخش نسل جوان باشد.

نسل جوان باید از سمبل‌های مقاومت بیاموزد، باید سنت‌های انقلابی را چون مشعل نگهدارد تا الهام بخش راه آیندگان باشد. مردم جهان قهرمانان خویش را زنده می دارند و از یاد آنها نیرو می گیرند.

وقتی جنگ در می گیرد برای پیروزی در جنگ به قهرمانی و از جان گذشتگی نیاز است. هیچ توجیهی نمی تواند از ارزش این امر بکاهد. جنگی که امروز با رژیم خونخوار جمهوری اسلامی در گرفته است، جنگ واقعی و سراسر خون آلود است. دشمن هرگز به منتقدین خودی چه برسد به ما به رهروان راه آزادی و دمکراسی رحم نمی کند. مبارزه‌ای که با رژیم جمهوری اسلامی در گرفته است نوعی جنگ است، جنگی بدون جبهه‌ی جغرافیائی معین، همه گیر، گسترده و به صورت جنینی. در این جنگ جای تعارف باقی نمی ماند. نزدیک به سه دهه سرکوب و ترور و تیرباران بهترین گواه این نظریه است.

آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی

محصول مشترک روحانیت و بازار

نگاهی به اوضاع اسفناک اقتصادی اجتماعی کارگران، زحمتکشان و جوانان از زبان یک رفیق کارگر

" ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می خواهیم مرفه بشد، زندگی معنوی شما را هم می خواهیم که مرفه باشد! شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند اینها! دلخوش نباشید که مسکن فقط میسازیم. آب و برق را مجانی میکنیم. اتوبوس را مجانی میکنیم. دلخوش به این مقدار نباشید! معنویات شما را، روحیات شما را عظمت میدیم. شما را به مقام انسانیت می رسانیم." "

{ از سخنرانی خمینی در بهشت زهرا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ }

ایران امروز را می شود به " تکیه ای بزرگ در بازار " تشبیه کرد. همه شهرها و ادارات و مراکز نظامی و انتظامی و دانشگاهها و مدارس، شبیه تکیه ها و حسینیه های بزرگی هستند، که در آن روابط دلالی و بده بستان و کلاه برداری و ریا کاری و دروغ و تزویر حاکم است.

فرهنگ غالب، فرهنگ فرد گرایی و خودخواهی و خود محوری و دروغ و نیرنگ و ریا و چاپلوسی و تملق و رشوه دهی و رشوه خواری و پارتی بازی و پولپرستی و مدرک گرایی و نقش بازی کردن و چند شخصیتی بودن، و بدتر از همه، ضعیف کشی است.

امروز به نسبت هر ۲۴ نفر ایرانی، یک واحد صنفی، نظیر بقالی و سبزی فروشی و قصابی و میوه فروشی و طلا فروشی و فرش فروشی و بوتیک لباس و کفش و غیره وجود دارد. به این قشر عظیم، دست فروشان و دلالهای ارز و سکه و بنگاه داران معاملات ملکی (در هر خیابان بزرگ در تهران و شهرستانها، بیش از صد بنگاه معاملات ملکی وجود دارد) و واسطه های دیگر را اضافه کنید تا درک نسبی از وزن این قشر گسترده در اجتماع و فرهنگ و روحیات آن در جامعه داشته باشید.

در حال حاضر بیش از هشتاد درصد کارگران شاغل در صنایع قراردادی هستند و تمامی کارگرانی که در کارگاههای ۱۰ نفر کمتر و یا در واحد های صنفی مختلف کار می کنند، از هیچ گونه بیمه و بازنشستگی و هیچگونه تعطیلی و مرخصی سالیانه و عیدی و پاداش و حمایت قانونی در هیچ عرصه ای برخوردار نیستند. کارفرما با هر دستمزدی که بخواهد و تحت هر شرایطی می تواند آنها را به استخدام و یا در واقع به بردگی در آورد. این وضعیت بی حقوقی و عدم حمایت قانونی تنها شامل بخش اعظم طبقه کارگر ایران نمی شود بلکه حتی بخش اعظم کارمندان هم مشمول هیچ قانونی (چه استخدام کشوری یا لشگری) نمی باشند.

بخش اعظم مستخدمین آموزشی و آموزش عالی حق التدریسی هستند که هیچ ضابطه ای در رابطه با حقوق و شرایط کاری و ثبات و امنیت شغلی شان وجود ندارد. در وزارتخانه های دیگر هم، چندین سال است که اساسا استخدام رسمی و دائمی انجام نمی شود. کارمندان بخش خصوصی در عرصه های مختلف بهداشت و درمان و روزنامه ها و شرکتهای ساختمانی و غیره نیز در بسیاری موارد حتی قرار داد کار کتبی موقت هم ندارند و صرفا بر اساس توافق (در واقع تحمیل) شفاهی به کار مشغول می شوند.

در واقع بخش اعظم طبقه کارگر ایران و بخش اعظم کارمندان حقوقی معادل و در بسیاری موارد کمتر از حداقل دستمزد تعیین شده توسط شورای عالی کار دریافت می دارند که حتی دو تا سه برابر این حداقل دستمزد نیز زیر خط فقر تعیین شده توسط دستگاههای دولتی می باشد.

بخش اعظم روستائیان و کشاوران نیز درآمدی معادل صد تا صد و پنجاه هزار تومان در ماه دارند.

گرانی مسکن بیداد می کند. خرید مسکن برای اکثر حقوق بگیران بخصوص جوانان رویائی دست نیافتنی است. قیمت آپارتمان در مناطق جنوبی و مرکزی شهر تهران بین یک و نیم تا چهار و نیم میلیون تومان در هر متر مربع است. اجاره مسکن نیز متناسب با این افزایش قیمت است. برای اجاره یک واحد پنجاه متری در مناطق مرکزی شهر تهران حداقل باید مبلغ ده میلیون تومان پول پیش و ماهیانه سیصد هزار تومان پرداخت. اکثر حقوق بگیران حتی صد در صد حقوق ماهیانه شان کفاف اجاره مسکنشان را نیز نمی دهد.

طبق آمار اعلام شده دولتی حدود یک در صد جمعیت ایران یعنی هفتصد هزار نفر درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند. یعنی روزی ۹۶۰ تومان. قیمت یک نان سنگک ۱۵۰ تومان است. یک کیلو پنیر ۴۵۰۰ تومان، یک کیلو روغن ۱۰۰۰ تومان، مرغ کیلویی ۲۰۰۰ تومان و گوشت ۸۰۰۰ تومان. به عبارت دیگر هفتصد هزار نفر با درآمد تقریباً هشت روزشان فقط می توانند یک کیلو گوشت بخرند!

وضعیت بهداشت و درمان و مخارج آن هم که بیداد می‌کند. اکثریت مطلق کارگران و روستائیان و زحمتکشان شهری که اساسا از هیچگونه بیمه درمانی و خدمات اجتماعی برخوردار نیستند. آن حداقلی هم که بیمه هستند بیمه‌شان بخشی از مخارج دارو و درمان را می‌پردازد که آن هم سقف معینی دارد. بعضی از این بیمه‌ها همین مبلغ حداکثر تعیین شده را که دو میلیون تومان می‌باشد به صورت وام دراز مدت پرداخت می‌کنند.

مخارج درمان یک بیمار قلبی که دو هفته در بیمارستانی خصوصی در تهران بستری شده (بدون جراحی) حدود پنج میلیون تومان می‌باشد.

مراکز آموزشی ایران نیز از قانون کلی بازار تبعیت می‌کند. در بین ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان هیچکدام از دانشگاههای ایران وجود ندارد. دانشگاههای آزاد که در واقع تجارت خانه‌های فروش مدارک تحصیلی است و مدارک آن اساسا فاقد ارزش علمی است. مدارس غیر انتفاعی نیز که دقیقا انتفاعی است و با هدف پول در آوردن و چاپیدن تاسیس شده نیز در واقع دکانهای دونبشی هستند که از امکانات بهتری نسبت به مدارس دولتی برخوردارند و بچه‌های اقشار مرفه از آن استفاده می‌کنند.

بعد از گذشت سی سال از انقلابی که با آن همه فداکاری و ایثار و همبستگی و امید به آینده‌ای توأم با آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی به پیروزی رسید و موفق شد یکی از پلیدترین و مستبدترین دیکتاتوری‌های وابسته به امپریالیستهای جهانی را سرنگون کند، امروز به برکت حاکمیت الهی جمهوری اسلامی، طبق آمار رسمی اعلام شده بانک مرکزی ۱۴ میلیون نفر زیر فقر زندگی می‌کنند. آمار بیکاری در بین جوانان ۱۸ درصد است. کارگران را به اتهام برگزاری مراسم روز جهانی کارگر به شلاق محکوم می‌کنند و به اتهام تشکیل سندیکای کارگری زبانیشان را می‌برند و شکنجه می‌دهند و به زندان محکوم می‌کنند و حقوقشان را با تاخیر هفت هشت ماهه می‌پردازند. معلمان و دانشجویان و زنان به خاطر خواستهای به حقشان مورد سرکوب و آزار و اذیت و زندان و شکنجه قرار می‌دهند و آیات عظام و علمای اعلامی نظیر رفسنجانی، عباس واعظ طبسی، امامی کاشانی، محمد یزدی، ابوالقاسم خزعلی، علی اکبر ناطق نوری و علی فلاحیان و معزی به همراه فرزندان و همدستان معمم و مکلایشان نظیر ناصر واعظ طبسی و حمید یزدی و محسن رفیق دوست و علی لاریجانی در راس باندهای مافیائی مراکز صنعتی و معادن و ثروتهای جامعه را به یغما می‌برند.

استبداد، سرکوب، فقر، فلاکت، بیکاری، اعتیاد، فحشا، نا امنی اجتماعی و اختلاف فاحش طبقاتی حاصل رهبری امام عظیم‌شان و تحقق حاکمیت الهی جمهوری اسلامی و تلاشهای علمای اعلام و آیات عظام و حجج اسلام و بازاریان محترم در جهت عظمت دادن به روحيات و معنویات و رسانیدن مردم ایران به مقام انسانیت.

.....

.....

در باره جنگ گرجستان و روسیه

تشدید تضادهای امپریالیستی بر سر نفت و گاز در منطقه قفقاز

در روزهای اولیه بازی های المپیک در چین ما شاهد جنگی خونین بین گرجستان و روسیه بودیم. تانکهای گرجستان شهرهای اوستیای جنوبی را ویران کردند و در یک عکس العمل سریع نیروهای نظامی روسیه خود را به صحنه درگیری رسانده و شهرهای گرجستان را بمباران نمودند. بیش از ۲۰۰۰ نفر نظامی و غیر نظامی در این درگیریها کشته و هزاران نفر آواره و بی خانمان شدند و جنگ و خون ریزی به منطقه آبخازیا گسترش یافت.

گرجستان یکی از جمهوری های شوروی سابق است که پس از فروپاشی شوروی "استقلال" خود را اعلام داشت و شوراناتزه را به ریاست جمهوری خود انتخاب نمود. انقلاب آمریکائی گل رز در گرجستان شوراناتزه را کنار زد و سا آکسوبلی را بلاخره بر اریکه قدرت نشاند. این دست پرورده مکتب نئوکانه آنچنان شیفته دمکراسی آمریکائی است که دروازه های کشور را تماما در اختیار مستشاران نظامی آمریکا و اسرائیل قرار داده است. در عرض کمتر از ۵ سال گرجستان به یکی از مناطق نفوذ امپریالیستها آمریکائی تبدیل شد. ارتش و نیروهای نظامی گرجستان را مستشاران آمریکائی-آموزش میدهند. صد ها نظامی اسرائیلی در گرجستان مشغول بکار هستند تا ارتش آن کشور را به تسلیحات مدرن آمریکائی و اسرائیلی مجهز کنند. گرجستان بیش از نیم میلیارد دلار اسلحه فقط از رژیم صهیونیستی اسرائیل

خریداری کرده است. آمریکا و اسرائیل در گرجستان دارای پایگاه های نظامی هستند که قرار بود در تجاوزات احتمالی آینده به ایران از آنها استفاده کنند. چند وزیر دولت ارتجاعی گرجستان از صهیونیستهای شناخته شده هستند. هر زمانی که ساآکثوبلی از ایالات متحده آمریکا دیدن میکند لابی های صهیونیستی از او برای سخنرانی دعوت بعمل میآورند. وابستگی گرجستان به غرب به سطحی رسیده است که آن کشور متقاضی عضویت در ناتو شده است.

اما رسانه های رسمی غرب در مورد این جنگ چه بخورد مردم دادند؟

در دو هفته گذشته رسانه های رسمی غرب یکبار دیگر بخوبی نشان دادند که رسانه های پنتاگونی بیش نیستند و همان بنگاههای تبلیغاتی امپریالیستهای غربی برای پیشبرد اهداف "نظم نوین جهانی" جرج بوش و نئوکانه هستند. هیچ رسانه رسمی حقیقت را برمردم نگفت. همه در بوق و کرنا نواختند که "روسیه به گرجستان لشکر کشی کرده است"، که "روسیه یک نسل کشی در گرجستان را تدارک دیده است"، که روسیه "دمکراسی جوان" گرجستان را به خاک و خون کشید، که تانک های روسی تصمیم دارند تمامی "دستاوردهای" گرجستان در ۱۵ سال گذشته را نابود کنند، که حقیقت این است که روز ۷ اوت گرجستان به اوستای جنوبی که برای استقلال خود از گرجستان مبارزه میکند لشکر کشی کرد و چندین شهر را همانند فلوجه به تل خاک تبدیل نمود ولی همه رسانه های "دمکراتیک" و "منصف" در روز ۸ اوت از خواب بیدار شدند و عربده کشیدند که روسیه قصد نسل کشی در گرجستان را دارد! لازم به یاد آوریم که مردم اوستای جنوبی در دو فروردین در سالهای ۱۹۹۲ و ۲۰۰۶ رای مثبت به استقلال از گرجستان دادند لیکن هر بار گرجستان با توسل به دمکراسی "مدرن" غربی خود مبارزات مردم را با تانک و توپ سرکوب کرده است. هیچ رسانه غربی نوشت و یا نگفت که اگر کوزوو آلبانی حق جدائی و استقلال از صربستان را داشت چرا اوستای جنوبی و آبخازیا حق استقلال از گرجستان را نباید داشته باشند. رسانه های خود فروخته امپریالیستی با قلب حقایق فقط جعل و دروغ به خورد مردم میدهند. اتحادیه امپریالیستی اروپا و امپریالیست آمریکا جنایتکارانه بالکان را پاره پاره کردند و بنا بر منافع آزمندان خود استقلال کوزوو آلبانی به رهبری سازمان تروریستی و ارتجاعی اوچکا را به رسمیت شناختند. لیکن همین جنایتکاران دروغگو در مقابل استقلال اوستای جنوبی و یا آبخازیا طور دیگری عمل میکنند. دروغ و ریا و فریب افکار عمومی در سرشت امپریالیستهاست و جز این نیز نمی تواند باشد.

از نقطه نظر جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، گرجستان یکی از کشورهای "خاورمیانه بزرگ" است که میبایست در آن دمکراسی غربی آن هم از نوع نئوکانههای آمریکائی برقرار شود. واقعیت این است که پس از فروپاشی شوروی، آمریکا میبایست آنچنان در جمهوری های بریده از آن نفوذ کند تا بتواند بر منابع سرشار انرژی منطقه قفقاز و خاورمیانه چنگ اندازد و زمینه را برای عملی کردن "نظم نوین" خود و تداوم اعمال سرکردگی بر سایر رقبای امپریالیستی فراهم آورد. سلطه گری، هژمونی طلبی، و غارت ممالک در قالب "دمکراسی و آزادی و حقوق بشر" انگیزه دولتمردان امپریالیست آمریکا در دست زدن به انقلابات رنگارنگ در کشورهای شوروی سابق است. گرجستان از این قانون عمومی پیروی میکند.

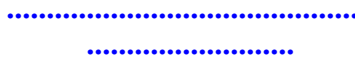
امپریالیست آمریکا به رهبری جرج واکر رژیوم ارتجاعی گرجستان را تحریک کرد تا حمله نظامی به اوستای جنوبی را تدارک ببیند تا بدینوسیله منطقه قفقاز را به آشوب کشیده و جمهوری های بریده از شوروی سابق را به الحاق مستقیم خود درآورد. بر کسی پنهان نیست کشور ۵ میلیونی گرجستان خود توان و شهامت دست زدن به ماجراجویی در مقابل غول نظامی روسیه را نمیداشت. پس از شکست مفتحضانه گرجستان از روسیه، دولت اوکراین و گرجستان تسریع روند عضویت در ناتو را تقاضا نمودند و هم چنین موافقتنامه نصب "سپر ضد موشکی" آمریکا در لهستان سریعاً به امضا رسید.

دولت امپریالیستی روسیه که سالها موقعیت جهانی خود را بعنوان یک ابر قدرت از دست داده بود پس از سر و سامان دادن وضعیت داخلی خود توانست با یک عکس العمل سریع به درگیریهای گرجستان و اوستای جنوبی مجدداً به صحنه بین المللی برگردد. روسیه به رهبری مدودف و پوتین با اعزام نیروی گسترده ای به اوستای جنوبی و گرجستان ضربه محکمی به ارتش و نیروی مسلح گرجستان وارد آورد و تعداد قابل ملاحظه ای از ناوهای جنگی، تاسیسات نظامی، و مواضع استراتژیک نظامی گرجستان را نابود نمود و نقشه امپریالیستهای آمریکائی و صهیونیست های اسرائیلی را در تبدیل گرجستان به یک پادگان نظامی برای خود نقش بر آب کرد. این ضربه محکمی به جرج بوش و اولمرت بود و هر دو را در موقعیت تدافعی قرار داد. آمریکا سعی دارد که گرجستان را به شریک استراتژیک خود برای محاصره امپریالیستهای روسی تبدیل کند و از طریق او حوزه نفوذ روسیه را در آسیای میانه محدود نماید. خطوط

انتقال نفت دریای مازندران به دریای سیاه و انتقال نفت باکو-تفلیس به بندر سیحان و از آنجا به بازار آزاد امپریالیستی از سرزمین گرجستان عبور میکنند. روسیه با از دست دادن نفوذ در گرجستان نمیتواند کنترلی روی جریان نفت و گاز از منطقه قفقاز به بازار آزاد داشته باشد و این خود یک شکست اشتراکات برای روسیه خواهد بود. روسیه با ورود به جنگ توانست اولین گام را برای در شکستن طناب محاصره ای که آمریکا سعی دارد بدور او بکشد برداشت.

جنگ بین گرجستان و روسیه جنگی بین امپریالیست آمریکا از یک طرف و روسیه امپریالیستی از طرف دیگر است و سودی در این نزاع به مردم نخواهد رسید. بمب های خالی شده بر سر مردم اوستیای جنوبی و گرجستان و آبخازیا نه برای استقلال و آزادی این ملل بلکه برای اعمال سیاستهای سلطه طلبانه امپریالیستها در رقابت برای بسط حوزه نفوذ و تسلط و برای تجدید تقسیم جهان و سهم بندی سفره غارت ملل است.

حزب ما جنگ در قفقاز را محکوم میکند و آنرا ادامه سیاست ایجاد بحران در منطقه توسط امپریالیستها ارزیابی مینماید. خلقهای منطقه در دوران اتحاد جماهیر لنینی استالینی شوروی سوسیالیستی در کنار هم در صلح و صفا زندگی میکردند و وحدت و همبستگی خلقها علیه امپریالیسم و ارتجاع الگو و الهامبخش سایر ملل در جهان بود. خلقهای منطقه باید سیاست نفرت ملی پراکنی امپریالیستها را افشا کنند. بدون مبارزه ای وسیع و گسترده بر علیه توطئه های امپریالیستها در تقسیم و چپاول ملل، آرامش به منطقه بحرانی قفقاز و خاورمیانه بر نخواهد گشت. این منطقه گره گاه تضاد های درون اردوگاه امپریالیسم است. رهائی خلقهای منطقه در گرو وحدت داوطلبانه آنها و متحد شدن در حزب لنینی و دست زدن به مبارزه ای گسترده برای نابودی سلطه طلبی، افشای تئوری قدرتهای استعماری، و پایان دادن به چپاول و استثمار است. جنگ در سرشت امپریالیسم است و تنها بدیل سوسیالیسم است که به مصائب انسانی پایان میدهد.



آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی یک بازنگری مجدد (۹)

حزب تمام خلق

حزب یک جمعیت یا گروه بندی سیاسی است که بیان خواسته های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قشر و یا طبقه ای را بعهده می گیرد. حزب برای کسب قدرت دولتی و اجرای برنامه های سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی خود می کوشد. حزب دارای یک آئیننامه سازمانی برای تنظیم روابط عمومی درونی خود است. قضاوت در مورد احزاب را نه بر اساس گفتار و ادعاهای آنها بلکه بر اساس کردار آنها باید قرار داد. باید تاریخ واقعی این احزاب و علل پیدایش آنها را مورد ارزیابی قرار داد. باید دید که این احزاب چه راه حلهائی برای مسایل سیاسی ارائه می دهند و سرانجام این احزاب در امریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف اجتماعی به میان می آید چگونه رفتار می نمایند.

لنین در مقاله "احزاب سیاسی در روسیه" می آورد: "تقسیم هر جامعه ای به احزاب سیاسی هنگامی با وضوح تمام نمایان می شود که بحرانهای عمیق تمام کشور را متشنج ساخته باشد، در چنین مواقعی دولتها مجبور می شوند در بین طبقات مختلف جامعه تکیه گاهی برای خود جستجو کنند، مبارزه جدی هر گونه تظاهری را از سر راه خود بکناری می افکند، احزاب تمام قوای خود را متمرکز می کنند و توده های مردم را مخاطب می سازند و توده ها هم که غریزه صحیح راهنمای آنهاست و تجربه مبارزه آشکار اذهان آنها را روشن کرده است، بدنبال احزابی می روند که منافع فلان یا بهمان طبقه را بیان می نماید". لنین در همان مقاله ادامه می دهد: "همیشه در دوران چنین بحرانهایی است که گروه بندی حزبی نیروهای اجتماعی برای سالهای زیاد و حتی برای دهها سال معین می شود. مثلا در آلمان نمونه چنین بحرانی جنگهای سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۷۰ و در روسیه حوادث سال ۱۹۰۵ بود. بدون مراجعه به حوادث سال ۱۹۰۵ نمی توان به ماهیت احزاب سیاسی کشورها پی برد و نمی توان برای خود روشن نمود که فلان یا بهمان حزب در روسیه نماینده کدامیک از طبقات است."

در یک اجتماع که مردم برای ادامه زندگی به تولید مشغولند دارای منافع متفاوتی هستند که نقاط تمایز آنها را روشن می کند. بعنوان مثال احزاب هوادار سرمایه داران نمی توانند همان احزابی باشند که از حقوق کارگران دفاع می کنند. در اروپا نیز وضع به همین نحو است. سرمایه داران احزاب سیاسی خود و سازمانهای صنفی خود را دارند. در مقابل آنها کارگران نیز حزب و سازمانهای صنفی خود را ایجاد می کنند. چون آب آن دو جریان به یک جوی نمی رود.

البته سرمایه داران مانند هر کالائی که می فروشند نیاز به تبلیغ دارند. آنها برای حزب خود تبلیغ می کنند تا آنها را طوری جا بیاندازند که مردم فریب خورده به آنها رای دهند. در آگهی های تبلیغاتی که برنامه های آنان را نیز در بر می گیرد از منافع همه مردم صحبت می کنند و نه از منافع قشر سرمایه داران کلان. آنها از مردم می طلبند که به آنها رای دهند زیرا با رای به احزاب سرمایه دار آسایش زندگی آنها تامین است و نگرانی آنها از آینده بیهوده خواهد بود. آنها برنامه های خود را برای خام کردن مردم می نویسند. در همین ایران خودمان ما احزاب "ایران نوین"، "مردم"، "رستاخیز" را در گذشته سلطنتی داشته ایم که با نامهای گوناگون مرید و نوکر اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر بودند و به غارت ایران توسط امپریالیستها صحنه می گذارند. امروز نیز ما با سازمانهای متعدد سلطنت طلب روبرو هستیم که با رنگهای مختلف ظاهر شده ولی تاریخچه پیدایش و فعالیت و برنامه آنها نشان می دهد که از منافع انگلهای دربار پهلوی حمایت می کنند و می خواهند همان بساط سابق را در ایران بر پا کنند. آنها "سروش" های سلطنتی نظام سلطنتی آتی ایران خواهند بود. ولی آنها خود را هرگز عمال سلطنت طلبان انگل صفت که ۵۰ و اندی سال در ایران به قتل و غارت و دروغ و فریبکاری مشغول بوده و آخوندها را با سیاستهای خود بر جان مردم میهن ما مسلط کردند معرفی نمی کنند. آنها مزورانه خود را مدافع "ملت ایران" جا می زنند که گویا از منافع همه مردم ایران دفاع می کنند. آنها خود را از جابی می دانند که کسب قدرت را برای آن می خواهند که برنامه ای را با هدف "خیر عمومی"؟! متحقق کنند.

خود فریبی است اگر کسی در پی این ادعاهای دروغین چهره واقعی آنها را کشف نکند. تاریخ آنها را نشناسد و در بزنگاههای تاریخی نفهمد که آنها در کدام طرف قرار می گیرند. همین که آنها برنامه دروغین خود را با نام "خیر عمومی" به فروش می رسانند ناشی از فقدان صمیمیت و کتمان جانگیری آنها است.

حزب سیاسی همانند دولت آلت مبارزه طبقاتی است. همه احزاب سیاسی جنبه طبقاتی دارند. جزبیت نقطه متمرکز و نمودار خصوصیت طبقاتی است. احزاب غیر طبقاتی و یا مافوق طبقاتی هیچوقت موجود نبوده و وجود نخواهند داشت. چگونه می شود تشکیلی با سیاست سرو کار داشته باشد و جانبدار نباشد؟

این نکات را ما از آن جهت متذکر شدیم که خوانندگان بدانند که احزاب از منافع متفاوت طبقاتی حمایت می کنند. اگر این واقعیت علمی را بپذیریم که جوامع طبقاتی اند که داری منافع متضاد و آشتی ناپذیر می باشند. آنوقت نمی توانیم به این دروغ بزرگ که حزبی برای "خیر عمومی" تشکیل شود باور داریم. اینکه جوامع طبقاتی اند ادعای ما نیست تاریخ بشریت آنها را به اثبات رسانده است. انقلاب فرانسه نابودی فئودالیسم و سر آغاز پیدایش قدرت بورژوازی بود. روشن بود که طبقه اربابان "خیر عمومی" را نمی خواستند و فقط به خیر خود نظر داشتند. سرمایه داران نیز "خیر عمومی" را نمی خواهند و فقط به جیب خود فکر می کنند. بی شرمی است اگر کسی مدعی شود سرمایه داران "خیر" کارگران را برای اخراجشان منظور داشته اند.

آنچه را که ما گفتیم و امری همه دانسته است و ما هر روز آنها در زندگی روزانه خود تجربه می کنیم در مورد کلیه احزاب صادق است. حزب طبقه کارگر نیز از این قانونمندی میرا نیست. حزب طبقه کارگر حزبی است که از منافع سیاسی مستقل طبقه کارگر و از ایدئولوژی این طبقه دفاع می کند. این حزب عناصر آگاه طبقه کارگر را در بر می گیرد همانگونه که احزاب بورژوازی عناصر آگاه طبقه خود را در بر می گیرند. حزب طبقه کارگر متکی به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی است که در دوران ما چیز دیگری جز مارکسیسم لنینیسم نخواهد بود، همانطور که احزاب بورژوازی مسلح به ایدئولوژی لیبرالیسم هستند. حزب طبقه کارگر گردان پیش آهنگ این طبقه است و می خواهد طبقه کارگر را از پوسته مبارزه خود بخودی که صرفا اقتصادی است بدر آورد و جای منافع آتی وی را با منافع آتی جایگزین کند. می خواهد طبقه کارگر را بدرکی برساند که مصالح طبقاتی خود را تشخیص دهد. حزب طبقه کارگر که فقط بهترین عناصر این طبقه و آگاه ترین آنها را در بر دارد پیشوای سیاسی این طبقه نیز هست. پیشوای سیاسی به این مفهوم است که این حزب نیز مانند سایر احزاب بورژوازی می خواهد قدرت سیاسی را به کف آورد و جامعه را بر اساس برنامه انقلابی خود که نفی استثمار انسان از انسان است شکل دهد. سرمایه داران براحتی تسلیم این تغییرات نخواهند شد و مانع می گردند تا پرولتاریا براحتی قدرت را بکف آورد. این است که جنگی پنهان و گاهی آشکار میان این طبقات اجتماعی در می گیرد. برای آرایش قوا، تخمین نیروهای خودی و دشمن، برای تعیین شعارهای صحیح مبارزه و تعیین استراتژی و تاکتیک درست، برای تعرض و عقب نشینی، برای تعیین سمت فرود آوردن ضربه ی اصلی، برای انجام مانور، طبقه کارگر به یک ستاد فرماندهی نیاز دارد که این وظایف را بعهده می گیرد. حزب طبقه کارگر همان ستاد فرماندهی و رهبر مبارزاتی طبقه کارگر است که تا به کف آوردن قدرت سیاسی برای تحقق مرحله ای سیاست خود مبارزه می کند. حزب طبقه کارگر بخش آگاه طبقه کارگر را در خود متشکل می کند و توسط این بخش آگاه پیوند برقرار نموده و می تواند سیاستهای صحیح حزب را در آنها پیاده کند. حزب از طریق همین سازمانهای جنبی است که با توده های غیر تشکیلاتی در تماس قرار گرفته و با شاخکهای حساس خود نیازها و احساسات آنها را درک خواهد کرد. حزب آن وسیله لازم برای استقرار این تماس است. استالین برای روشن کردن اهمیت حزب چه در دوران اپوزیسیون و چه پس از کسب قدرت سیاسی بدرستی گفت: "پرولتاریا دارای یک سلسله سازمانهای دیگر هم هست که بدون آنان نمی تواند با سرمایه مبارزه موفقیت آمیزی بکند: اتحادیه های کارگری، فراکسیونهای پارلمانی، اتحادیه های غیر حزبی زنان، مطبوعات، سازمانهای فرهنگی و مدنی، سازمان جوانان، سازمانهای انقلابی و نظامی (درموقع عملیات علنی انقلابی)، شوراهای نمایندگان بعنوان شکل دولتی تشکیلات (در صورتیکه پرولتاریا در راس حکومت باشد) و غیره. اکثریت عظیم این سازمانها، غیر حزبی بوده و فقط یک قسمت از آنها مستقیما به حزب مربوط و یا از شعبات آن هستند. تمام این سازمانها در شرایط معینی برای طبقه کارگر مطلقا لازمند، زیرا بدون آنان تحکیم مواضع طبقاتی پرولتاریا در رشته های مختلفه مبارزه غیر ممکن است. زیرا بدون آن محال است پرولتاریا را بصورت نیروئی که بتواند رژیم بورژوازی را به رژیم سوسیالیستی بدل سازد، آنبیده کرد."

این نظریاتی که استالین بیان میکند فقط قبل از کسب قدرت سیاسی دارای اعتبار نیست. این ویژه گیها به دوران بعد از کسب قدرت سیاسی نیز نظر دارد. حزب دسته متشکل طبقه کارگر است، حزب عالیترین شکل سازمان طبقاتی پرولتاریاست، حزب بمثابة

اسلحه دیکتاتوری پرولتاریاست زیرا حزب در میان سازمانهای طبقه کارگر مبداء اصلی رهبری این طبقه است. حزب برای پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی مقدم بر هر چیز است. حزب آن سازمانی است که نیروهای پراکنده را در درون خود وحدت می دهد و مجموعه پرولتاریا را به عرصه مبارزه انقلابی می کشد. حزب برای پرولتاریا نه تنها برای به کف آوردن دولت و دیکتاتوری پرولتری لازم است بلکه برای حفظ و برای بسط و توسعه آن ضرورت فراوان دارد. بدون حزب امکان ندارد که بشود بر روحیات ضعف و تسلیم، بر روحیات خرده بورژوائی که بدرون طبقه کارگر نفوذ می کنند غلبه کرد و زمینه تجدید تربیت و آموزش افسار عقب مانده و خرده بورژوازی را سازمان داد و به آنها مساعدت کرد تا به تقویت صفوف طبقه کارگر بپردازد. بدون حزب امکان نابودی طبقات و سازمان دادن امر تولید سوسیالیستی ممکن نیست. چنین ارتشی به انضباط نیاز دارد، بیکارچگی می طلبد. لنین می گفت: "دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه سر سخت، خونین و بدون خونریزی، جبری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تعلیم دهنده و اداره کننده بر ضد قوا و سنن جامعه قدیم می باشد. نیروی عادت میلیونها و ده ها میلیون انسان- مخوف ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده، بدون حزبیکه بتواند افکار و روحیات توده را در نظر بگیرد و در آن نفوذ کند، غیر ممکن است چنین مبارزه ای را با موفقیت پیش برد".

باین مفهوم حزب اسلحه دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا بدون حزب خود هیچ است. فاقد ارتش است، فاقد نیروی رزمنده و آماده به مبارزه است. این صفات برجسته حزب، اراده واحد حزب و تصفیه دائمی آن از عناصر فرصت طلب، کارپرست، ماجراجو، خودپسند، راحت طلب، بیگانه نسبت به امر طبقه کارگر، سودجو، شارلاتان و ... را می طلبد که فقط به احزاب قبل از انقلاب مربوط نمی گردد. حزب طبقه کارگر پس از اینکه قدرت را به کف گرفت وظایف جدیدی پیدا می کند که باید در کنار وظایف قدیم از پس آن بر آید. حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه مبارزه ایدئولوژیک در شرایط جدید، شرکت در امر سازماندهی تولید سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، مبارزه با بروکراسی، شرکت در شوراهای زحمتکشان و رهبری آنها برای اداره امور کشور سوسیالیستی در کلیه عرصه ها و در یک کلام رهبری کشور در تمامیت خود در عرصه تکالیف و فعالیتهای حزب تا محو کلیه طبقات می ماند. خطر انحراف حزب و لم دادن بر پیروزی ها و غره شدن بسیار محتمل تر است تا زمانیکه طعم قدرت سیاسی را بزیر دندان خود ندارد و هر روز از جانب دژخیمان ارتجاع مورد سرکوب و تهدید است. چماق ارتجاع وی را مستمرا از خواب غفلت بدر می آورد لیکن لائوی بورژوازی در فردای کسب قدرت سیاسی خطر به خواب کردن وی را که مست باده پیروزی است افزایش می دهد. این سخنان برای نشان دادن اهمیت حزب طبقه کارگر ضروری بود. حزب یک امر تشریفاتی نیست اسلحه مبارزه طبقه کارگر و ستاد فرماندهی وی است. این حزب از منافع طبقه کارگر دفاع می کند و بس. سازمانی طبقاتی است. وی نمی تواند مدافع منافع همه طبقات باشد و یا "خیر عموم" را در نظر گیرد. پرولتاریا فقط خیر اکثریت زحمتکش جامعه را در نظر خواهد داشت و نمی گذارد که با بوق و کرنای تبلیغاتی و ایدئولوژیک بورژوازی وی را فریب دهند. احزاب حافظ منافع طبقات معینی هستند و باین جهت نیز پدید می آیند.

این قانونمندی در مورد احزاب بورژوازی نیز صادق است ولی آنها که کلاش و کلاهبردار هستند می خواهند اهداف استثمارگرانه خود را "نیاز عمومی" جلوه داده خود را بر بالای طبقات قرار دهند. حال که اهمیت موجودیت حزب طبقه کارگر از نظر پرولتاریا روشن شد می توان درک کرد چرا بورژوازی نسبت به حزب طبقه کارگر این چنین سبعانه برخورد می کند.

آنها تبلیغ می کنند که احزاب کمونیستی احزاب طبقاتی و آرامش برهمزن، خشونت طلب، خشن و ستیزه جو هستند، حال آنکه احزاب بورژوازی هوادار صلح و آشتی و مخالف قهر و اعدام، ضد خشونت و تند خوئی، مهربان و با شفقت و مهمتر از همه مدافع "منافع عموم ملت" می باشند.

بورژوازی که به اهمیت حزب برای پرولتاریا واقف است کاری جز دروغپردازی و لجن مالی درباره حزب طبقه کارگر ندارد. وی تلاش می کند خرده بورژوازی را علیه حزب طبقه کارگر به بهانه اینکه آنها دیکتاتوراند، حکومت نظامی اعمال می کنند، با جعل اسناد، تحریف تاریخ و حتی حملات شخصی به فعالین آن، محیط خفقان آوری برای ممانعت از ورود طبقه کارگر و پویندگان راه وی به حزب خودش خلق کند. این روشهای مودیانه دشمنان سوگند خورده حزب طبقه کارگر که بهر شیوه ای می کوشند از احیاء تشکیل و یا ایجاد آن جلوگیری، خود از اهمیت برپائی و ضرورت وجودی حزب طبقه کارگر حکایت می کند.

بورژوازی با حمله به نظام تک حزبی می خواهد حزب طبقه کارگر را مورد حمله قرار دهد و با فریبکاری وانمود کند که احزاب بهیچوجه طبقاتی نبوده و سایر احزاب بجز حزب طبقه کارگر از منافع طبقه خاصی دفاع نمی کنند. بنظر آنها این حزب طبقه کارگر است که در صدد دشمن تراشی است حال آنکه همه با هم دوست دیرین اند. تلاش آنها در این است که اولاً از پیدایش احزاب طبقه کارگر جلوگیری و ثانیاً احزابی را که وجود دارند متلاشی نمایند. حزب پرولتاریا همواره آماج حمله کینه توزانه بورژوازی بوده است. وقتی جنبش چریکی اوج گرفته بود وی بی حزبی و ضدیت با حزب را تبلیغ می کرد و این باب طبع بورژوازی جهان و ایران بود. تمام آثار "جبهه ملی" ایران در اروپا و خاورمیانه در خدمت بی حزبی قرار داشت و پترو دلارهای ضد ملی؟! لیبی و عراق نیز به آن یاری می رسانید. زیرا پرولتاریا را از احیاء حزب واقعی خود باز می داشت و راه را بر تمام جریانهای انحرافی که به شکست انقلاب ایران منجر شد باز می گذاشت. همه خرده بورژواها و ضد حزبیها به حمایت از این جریانات ضد حزبی برخاستند و راه توسعه آنها و بسط و نفوذ افراد منشی روشنفکران را می گشودند. در راس این انحرافات که ریشه در انقلابیگری خرده بورژوازی داشت بورژوازی نوحاسته شوروی می رفت تا با نفی حزب طبقه کارگر وی را در مبارزه خود برای ادامه مبارزه طبقاتی خلع سلاح کند. خروشچف حزب را هدف حمله خود قرار داد و تئوری حزب عموم خلق را بجای حزب طبقه کارگر مستقر ساخت.

حقیقت این است که حزب پرولتاریائی یگانه حزبی است که می تواند نماینده منافع تمام خلق باشد زیرا که منافع بیش از ۹۰ درصد از اهالی را تامین می کند. زیرا این حزب یعنی "حزب پرولتاریائی" و نه "حزب تمام خلق" مدافع منافع بورژوازی سرنگون شده که در پی آنست که هر لحظه با تمهیدات موزیانه مجدداً به قدرت برسد. تنها این حزب قادر است به مسایل از جنبه موقعیت تاریخی طبقه کارگر، از نقطه نظر منافع کنونی و آتی پرولتاریا و توده های زحمتکش، از نقطه نظر عالیترین منافع اکثریت قاطع مردم برخورد نماید. زیرا این حزب که حزب طبقه کارگر است به دانش علمی مارکسیستی لنینیستی مسلح است. این حزب، حزب "عموم خلق" نیست، "خیر عموم" را در نظر ندارد، حزب کمونیست است. مارکس و انگلس می گفتند: "اگر نمایندگان طبقات دیگر به جنبش پرولتاریائی می پیوند، قبل از هر چیز از آنان طلب می شود که بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی و اعتقادات باطل نظیر آن را با خود همراه نیاورند، بلکه بدون قید و شرط جهان بینی پرولتاریائی را قبول کنند". (آثار منتخب جلد نوزدهم صفحه ۱۷۴)

روشن است که در این جا از یک حزب عمومی سخنی در میان نیست، از حزب طبقه کارگر سخن در میان است که عناصر سایر طبقات را که ایدئولوژی این طبقه را پذیرفته اند در دل خود جای داده و باین ترتیب خصلت پرولتری خود را حفظ کرده است. حال این درک مارکسیستی را در کنار درک خروشچی بگذارید که گویا برای مقابله با "طرحهای قالبی" با درک "دیالکتیک واقعی تکامل حزب کمونیست" به "حزب تمام خلق" رسیده است.

رفقای چینی در گذشته در افشاء رویزیونیسم خروشچی چه خوب نوشتند وقتی اظهار کردند: "بقول دارو دسته رویزیونیستی خروشچف حزب کمونیست باید به "حزب تمام خلقی" مبدل شود، زیرا حزب کمونیست نماینده منافع تمام خلق می باشد. در صورتیکه از این منطق پیروی شود آیا چنین بر نمی آید که حزب کمونیست از ابتداء نیاستی حزب پرولتاریائی بلکه بایستی "حزب تمام خلقی" نامیده شود؟"

رفقای چینی در همین زمینه نوشتند: "خروشچف نه تنها در باره باصطلاح "حزب تمام خلقی" جارو جنجال براه انداخته بلکه همچنین بیبانه "تاسیس سازمانهای حزبی بر اصل تولید" سازمانهای حزبی را به شعبات باصطلاح "صنعتی" و "کشاورزی" تقسیم نموده است.

دارو دسته رویزیونیستی خروشچف اعلام می دارد که به این کار بدلیل "تفوق اقتصاد بر سیاست در دوره سوسیالیسم" دست زده) سر مقاله روزنامه "اکنونی" شوروی، "بررسی، دانستن و عمل کردن" شماره ۵۰ سال ۱۹۶۲) و سبب اتخاذ این تدابیر "این بوده است تا مسایل اقتصاد و تولید که تمام پروسه ساختمان کمونیسم آنرا به خط مقدم میراند، مقام مرکزی را در فعالیتهای حزبی اشغال کرده و در راس کلیه فعالیتهای آن قرار گیرد" (سر مقاله مجله "کمونیست" شوروی: "کمونیست و تولید" شماره ۲ سال ۱۹۶۳). خروشچف اعلان نمود: "ما بصراحت می گوئیم که مسئله اساسی در کارهای سازمانهای حزبی تولید می باشد" (خروشچف: سخنرانی در جلسه انتخاب کنندگان ناحیه کالینین واقع در مسکو ۲۷ فوریه سال ۱۹۶۳) و آنها این نقطه نظر را به لنین نسبت داده و اعلام می دارند که گویا طبق اصول لنین رفتار می نمایند.

لنین در آن هنگام ترتسکی و بوخارین را انتقاد نموده می گفت: "سیاست بیان و تجلی متمرکز اقتصاد است"، سیاست نمی تواند بر اقتصاد توفیق نداشته باشد. طور دیگری تلقی نمودن بمعنی فراموش کردن الفبای مارکسیسم است". لنین همچنین خاطر نشان می ساخت: "یک طبقه بدون برخورد سیاسی صحیح به کار، تسلط خود را نمی تواند حفظ کند و بنا بر این هم وظیفه تولیدی خود را نیز نمی تواند حل کند" (لنین: "باز هم در باره اتحادیه، اوضاع کنونی و اشتباهات ترتسکی و بوخارین"، "کلیات لنین" جلد ۳۲ صفحه ۶۲-۶۳ چاپ روسی)".

خروشچف عنوان کرد:

"در نتیجه پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تقویت وحدت جامعه شوروی حزب کمونیست طبقه کارگر به پیش آهنگ مردم شوروی و به حزب تمام مردم تبدیل شده و رهنمون خود را در کلیه شئون زندگی اجتماعی بسط داده است". (نقل از برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی بزبان فارسی صفحه ۱۶۱)

رویزیونیستها نه تنها در نقل قول قبلی "حزب تمام مردم" را به جای حزب طبقه کارگر جا زدند در نقل قول زیرین حزب را "دسته پیشرو مردم" تلقی کردند که سازنده جامعه کمونیستی هستند. ساختمان کمونیسم بدست مردم! مردمی که به هیچ طبقه ای تعلق ندارند!؟

آنها آوردند: "حزب بمثابة دسته پیشرو مردمی که سازنده جامعه کمونیستی هستند باید در سازمان دادن به زندگی درونی خود نیز پیشرو در رشته تنظیم شکلهای هر چه کاملتر اداره کمونیستی جامعه توسط خود جامعه نمونه و سرمشق باشد" (همانجا).

و بهمین علت بود که رهبر رویزیونیست حزب توده ایران که مورد اعتماد اکید شورویها بود در تمجید از خروشچف نوشت: "برنامه ساختمان جامعه کمونیستی فصل جدیدی در دانش مارکسیسم لنینسم، در باره تحولی که در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم در ماهیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت حزب طبقه کارگر صورت می گیرد گشوده است. دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست در اتحاد شوروی بدولت و حزب همه خلق تبدیل می گردند. ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا با از میان رفتن طبقات استثمارگر، با شروع ساختمان جامعه کمونیستی از بین می رود". (نقل از مقاله رضا رادمنش دبیر کل حزب رویزیونیست توده تحت عنوان "کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی" از مجله دنیا پانیز سال ۱۳۴۰).

رویزیونیستها زیر لوای دموکراتیزه کردن زندگی حزب کار خود را با هم زدن اساسنامه حزبی و بازگذاشتن دست ضد کمونیستها برای غصب مقامهای حزبی کامل کردند تا فاجعه کنونی به وقوع پیوست.

" اعضاء کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و هیئت رئیسه آن در هر دوره انتخابات نوبتی دست کم تا یک چهارم کل اعضاء تجدید خواهند شد. اعضاء هیئت رئیسه حسب القاعده نمی توانند پیش از سه دوره متوالی انتخاب شوند" (همانجا). و با این رهنمود حزب را بنفع بورژوازی تصفیه کردند و موجودی سرا پا فاسد و مافیائی از آن ساختند. با نفی خصلت طبقاتی حزب، دیکتاتوری پرولتاریا را مخدوش کردند و آنرا به دیکتاتوری قشر ممتاز بورژوازی نو خاسته شوروی بدل نمودند. حزب کمونیست شوروی در عرض چند سال پس از مرگ استالین به حزب بی یال و دم اشکم بدل شد و راه را برای فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیستی شوروی هموار کرد. حال روشن است که نه بدون حزب می شود انقلاب سوسیالیستی کرد و نه ساختمان سوسیالیسم را ساخت. حال روشن است که تهی کردن حزب از مضمون طبقاتی آن تا به چه حد مهم و در کنار نفی ماهیت طبقاتی دولت تعیین کننده است. رویزیونیستها به این امر مهم توفیق یافتند و ما در جهان و ایران هنوز از زیر این ضربه شوم رویزیونیستی بدر نیامده ایم. با تسلط این فرهنگ رویزیونیستی و ضد حزبی در اشکال گوناگون، هنوز نیز باید با موانعی که بر سر راه تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایجاد می کنند پیکار کنیم. ولی کمونیستها مصمم اند که حزب طبقه کارگر ایران را تشکیل دهند و نقش تاریخی خود را در پیکار اجتماعی به روشنی ایفاء نمایند و دست هر کمونیست دیگر را نیز در این راه می فشارند. ادامه دارد

.....

نامه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به دبیر کل آی تی یو سی و آی یو اف

برادر گرامی ران اوزوالد دبیر کل آی یو اف

با درود و سپاس فراوان و عرض معذرت به دلیل تاخیر در جواب نامه شما شما به دست ما رسید. اعلام حمایت اتحادیه جهانی شما باعث دلگرمی ما شد و گام های ما را در راه تلاش برای رسیدن به خواسته ها و مطالباتمان استوار تر می سازد. همانگونه که اطلاع دارید چند سالی است ما برای تشکیل سندیکای مستقل کارگری خود برای بهبود زندگی اقتصادی کارگران و همینطور برای ایجاد همبستگی بین کارگران هستیم. ولی متاسفانه تا زمان نگارش این نامه با مشکلات زیادی برای ایجاد این نهاد صنفی روبرو هستیم که بر اساس تمامی پیمانهای جهانی از جمله قطعنامه های ۸۷ و ۹۸ آی ال او که جمهوری اسلامی نیز آنها را پذیرفته و حق طبیعی ما بوده و هست، نشدیم.

لازم است یاد آوری کنیم در این مدت و طی روزهای گذشته ما بارها اعتصاب کردیم ولی پاسخی جز وعده و برخورد های فیزیکی به ما داده نشدند. اینجا ضمن فرستادن صمیمانه ترین سپاس ها از سوی کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه و با اشاره به گوشه ای از متن دریافتی نامه شما در خصوص حمایت همه اعضاء اتحادیه های کارگری آن فدراسیون درخواست داریم تا با استفاده از ابزار، امکانات و ارتباطات جهانی خود ما را در راه رسیدن به اهداف قانونی و مشروع خویش که مهمترین آنها تشکیل سندیکای مستقل کارگری است یاری فرمایید

۱۳۸۷/۵/۲۳ خورشیدی

توفان شماره ۱۰۲ شهریور ۱۳۸۷ ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است